

فصل چهارم

خلاصه تاریخ ایران در دو قرن اخیر (۱۷۲۲ - ۱۹۲۲ م)

پس از تردید بسیار و امتحانات بی‌شمار بالاخره مصمم شدم که گزارش دو قرن از تاریخ ایران را در یک فصل جای بدهم. اگر این تألیف یک تاریخ سیاسی از ایران بود البته این اقدام بی‌تناسب می‌شد. زیرا که این مدت طولانی شاهد سوانح ذیل بوده است: حمله افغان و خرابی‌های آنها - ظهور برق و اردافول ناگهانی آن فاتح حیرت‌انگیزی که نادرشاه نام داشته - طلوع کریمخان زند که در میانه یک عالم اغتشاش و بدبختی و فقر قد بر افراشت و او را عموماً از بهترین حکمرانان ایران میدانند. پیدایش جانشین اولطف علیخان که جوانی ظریف و زیبا و ناکام بود. استقرار دولت قاجاریه در خلال این احوال - از جمله حوادث مهمه دیگر دو واقعه قابل ملاحظه را نباید فراموش نمود: ظهور و نشو و نماي مذهب بابیه تا سال ۱۸۴۴ و انقلاب سیاسی ۱۹۰۶. این دو واقعه در حیات عقلانی و توسعه ادبیات ایران عمقاً تغییری حادث نموده و هر یک از آنها شایسته است که موضوع کتابی مستقل و بزرگ بشود و در یک فصل گنجایش نخواهد یافت. این کتاب نه از لحاظ سیاست بلکه از نظر ادبیات نگارش یافته است و تاریخ قسمت فرعی آن محسوب میشود و اگر قارئین اروپایی حتی دانشمندترین آنان در جزء ذخایر اطلاعات خود شمه از تاریخ مشرق را نیز محفوظ میداشتند شایسته آن بود که این مختصر تاریخ هم حذف گردد. از این جهت لازم است راجع بادوار انتقال یا اعصاری که علم و فضل در ذروه ترقی بود بیشتر شرح و بسط داد تا نسبت باوقاتی که میان عقاید یا افکار متضاد یا طبایع جاه طلب جدال و رقابت بیفایده بر پای بوده است این دو قرنی که اکنون تحت مطالعه ماست از جنس قسمت دوم محسوب میشود. در این عصر زبان ادبی (که بطور تحقیق در قرن ۱۴ میلادی صورت نابی یافت بطوریکه غزلیات حافظ اگر نه بواسطه حسن عذیم‌النظیر او بود میتوانستیم بگوئیم دیروز ساخته شده است) تغییر مهمی نکرد. تا اواسط قرن نوزدهم محدودی از اشکال جدید شعری و شیوه‌های ادبی ایجاد گردید و کمتر فکر تازه پیدا شد که

جنون تشیع عهد صفویه را تغییری بدهد تا هنگام ظهور مذهب بابیه در ۱۸۴۴. اما تأثیر و اهمیت آن مذهب باز از لحاظ ادبی کمتر از انقلاب ۱۹۰۶ بود. بعلاوه تفصیل هجوم افغانها و طلوع نادرشاه و سلطنت قاجاریه بزبان انگلیسی موجود است. و اسم بعضی از کتب مربوطه در پایان فصل سابق مذکور شد محاسن آنها بقدری است که امروز بزحمت میتوان بخوبی آنها تحریر کرد و هر گاه بخواهیم مختصر بیان کرده و بقالب این تألیف در آوریم ضایع و ناقص خواهند گردید. از این رو بهتر دانستم که در این فصل بذکر اجمالی برجسته ترین وقایع دو قرن اخیر اکتفا نمایم.

هجوم افغانها ۱۷۲۲ - ۱۷۳۰ م

اخلاق افغانها برخلاف اعراب و مغولها و تاتارها و ترکها که ابران را مقهور بیکسانکن میساختند، افغانها هر چند از جنبه مادی با ایرانیان اختلاف دارند ولی ظاهراً نژادی ایرانی و از خویشاوندان ایرانیان محسوب میشوند در سرتاسر ولایت وحشی و کوهستانی آنها زبان فارسی متداول است جیمس دار - مستر ملاحظه کرد که در لهجه معمولی آنها موسوم به پشتو اصول و بقایای زبان اوستائی کتاب مقدس زردشتیان موجود است. از ایرانیان جسورتر و جنگجو تر و خشن ترند و که تر از ایرانیان هنرمندی و تربیت دارند. سنی متعصب هستند و همین صفت کافی است که علت نزاع آن دوره را بیان نماید و بواسطه همین تعصب بود که افغانها توانستند بهجوم خود لباس جنگ مذهبی بپوشانند.

شرح اغتشاش قندهار قندهار که در میان سلاطین صفویه و پادشاهان مغول هندوستان همواره علت نزاع بود در سنه ۱۷۰۷ دولت ایران در آن تصرف داشت و حکومت آنجا را بیک نفر گرجی موسوم بگرگین خان محول نموده بود که بطرزی بسیار مستبدانه حکمفرمایی میکرد. میرویس یکی از رؤسای افغانی که در روح هموطنان خود نفوذی کامل داشت طرف سوء ظن حاکم شده بعنوان محبوس دولتی باصفهان تبعید گردید. مشارالیه در این شهر علی الظاهر آزادی تام داشته و در دربار شاه حسین پیمانم پذیرفته میشده است.

و چون فراست و دقت نظر کامل و قوه دسیسه کاری بسیار داشت بزودی دسته های مختلف امرای درباری را که رقابتشان بالاخره موجب اضمحلال دولت گردید در کمال وضوح شناخته و تشخیص داد و با مهارت و زرنگی کامل آتش بدگمانی را که هر امیر و حاکم ایرانی در معرض خطر آن واقع بود، دامن زدن گرفت این سوءظن البته نسبت بیک نفر عیسوی و از نجبای گرجستان زودتر و آسان تر از هر کس ممکن بود شعله ور گردد هر چند هم ظاهراً و عملاً هیچ دلیلی برای عصیان و خیانت او در دست نباشد خاصه اگر در حق او بگویند که فلان بیشتر مایل بتجدید حیات ملت خود است تا سعادت و قوت ایران!

بعد از آنکه میرویس این تخم بدگمانی را کاشت و کاملاً مورد **میرویس در مکه** توجه دربار ایران شد. رخصت یافت که بحج برود در ایام توقف مکه برای پیشرفت مقصود خود با اقدام مهم دیگری مبادرت ورزید و از علمای بزرگ استفتا کرد که آیا رعایای سنی مذهبی که تحت سلطه پادشاه رافضی (شیعه) باشند مجبور باطاعت او هستند یا در هنگام فرصت مختارند با وی مقاومت کرده اگر لازم باشد بزور شمشیر از خود دفاع نمایند فتوای علماء مطابق شق ثانی و موافق منظور او بود میرویس آن را با خود باصفهان و از آنجا بقندهار برد زیرا که در سال ۱۷۰۹ دولت باوا اجازه داد که بمحل خود برگردد و در حق او بگرگین خان توصیه کامل نمود اما بزودی برضد حاکم مزبور تولید فساد کرد و هنگامیکه عده کثیری از قشون ساخلو ایران در یکی از نواحی مجاور مشغول بود میرویس و همراهانش وقت را غنیمت دانسته و در موقعیکه بقیه لشکر از قلعه خارج بود حمله آورد و خود گرگین خان و بسیاری از لشکریان را مقتول نمود و شهر را متصرف گردید در این وقت فتوای علماء برای میرویس خیلی مفید واقع شد و بواسطه آن تردید و ندامت وجدانی پیروان ضعیف القلب خود را که بدو در تمرد و عصیان نسبت بحکومت ایران تعلل کرده بودند بر طرف ساخته بلکه آنها را با هموطنان پرهیجان دیگر خود متحد کرد تا او را بشاهی قندهار و سرداری لشکر ملی انتخاب نمودند.

ظفر یافتن عاصیان دولت ایران بعد از آنکه چند بار با کمال کمدلی اقداماتی برای غلبه بر شهر و پساغیان حصارى نمود، خسرو خان

برادرزاده گرگین خان مقتول را با ۳۰۰۰۰ نفر بتسخیر قندهار فرستاد هر چند در بدو امر غلبه نصیب شد و افغانها شرایطی برای تسلیم شدن خود پیشنهاد کردند اما خسروخان بهیچوجه قبول نمود و عاصیان مجبور شدند بانو میدی تمام مجدداً جسد و جهدی کنند نتیجه این شد که سردار اردو بدروود زندگانی گفت و لشکر ایران بطور قطع شکست خورد و از تمام قشون فقط قریب ۷۰۰ نفر رهائی یافت. دو سال بعد یک لشکر دیگر بسرداری رستم خان از ایران آمد و همچنین مغلوب باغیان گردید و تمام ولایت قندهار بتصرف عاصیان درآمد.

میر محمد پسر
میرویس جانشین
پدر میشود

میرویس که بطریق مذکور در ظرف پنج شش سال اساس دولت افغان را عمده ساخت در ۱۷۱۵ و داع زندگانی گفت پس از وی برادرش میر عبدالله ریاست یافت و چون بنا بر شرایطی سلطنت ایرانیان را پذیرفته بود برادرزاده اش میر محمود بن میرویس او را کشته بلافاصله خود را پادشاه خواند.

شورشهای دیگر بر
ضد دولت ایران

چون باین ترتیب ضعف دولت ایران از پرده بیرون افتاد دیگران نیز بافغانهای قندهار تاسی نمودند. از جمله افغانهای ابدالی هرات و ازبکهای ماوراءالنهر و کردها و لگزیها و اعراب بحرین شوریدند هر چند صفی قلی خان با ۳۰۰۰۰ نفر موفق شد که ۱۲۰۰۰ ازبک را دره شکند لیکن بلافاصله بدست افغانهای ابدالی مغلوب گردید.

تصرف افغانها
کرمان را

در ۱۷۲۰ میر محمود شروع بحمله نمود از صحرای سیستان گذشته کرمان را تصرف کرد اما چهار ماه بعد لطفعلی خان سردار ایرانی او را از آنجا بیرون راند و خود بشیراز رفته به تنظیم لشکری که سالها مانند آن در ایران دیده نشده بود همت گماشت. میخواست افغانها را درهم شکسته مجدداً قندهار را مسخر کند بدبختانه پیش از نیل بمقصود بعلت یکی از دسایس درباری که باشتابی تمام وسائل تخریب سلطنت ایران را فراهم میساخت مقامش متزلزل گردید و چون محبوسان باصفهانش بردند. وسپاهی که مشارالیه باین زودی و بااین دقت جمع و منظم کرده بود پراکنده شد و بهمان نسبت افغانها جانی تازه گرفتند. فتح و غارت شماخی بتوسط لگزیها و ظهور علائم عجیب و غریب در آسمان

بیش از پیش موجب رعب ایرانیان گردید و حکم عمومی شاه حسین برای توبه و استغفار و انابه، نتیجه اش فقط این شد که بر ضعف قلب و ترس عامه افزود.

سنه ۱۷۲۲ با محاصرهٔ تانویه و فتح کرمان بدست میرمحمود
اتحاد زردشتیان
و افغانها شروع شد. واقعهٔ معتنابهی که مربوط باین قضیه می شود این است که عدّه از زردشتیان بامیر محمود همراه و متحد شدند

اینها^۱ بقایای معدودهٔ ایرانیان قدیم هستند که هنوز هم در دین زردشت پایدارند و بیشتر در یزد و کرمان خاصه نواحی رفسنجان که کرسی آن بهرام آباد است مسکن دارند. چرا این قوم غیر مسلم بامسلمانان خارجی متحد شده و با هموطنان مسلم خود مخالفت ورزیدند؟ مشکل است جز این جوابی مقنع پیدا کرد که تعصب و سختگیری ملاحی شیعیه موجب گردید که قوم مزبور باین اقدام فوق العاده مبارزت بنمایند. اگر حقیقت داشته باشد عجیتر اینست که بنا بر قول ها نوی از بهترین سرداران میرمحمود بکنفر زردشتی بود که هر چند نصرالله نام داشت و این از اسامی مسلمانان است لیکن بر حسب بیانات مؤلف مذکور:^۲ «از پرستندگان آتش بود زیرا که سلطان دو نفر هیر بد استخدام کرده بود تا در جوار مرقدش شعلهٔ مقدس را افروخته نگاهدارند.»

میرمحمود از کرمان راه یزد رایس گرفت ولی شهر مزبور را
پیشرفت افغانها
بجانب اصفهان نتوانست بحملهٔ مسخر سازد از آنجا بجانب اصفهان راند و مستهزانه^۳ ۱۵۰۰۰ تومانی را که بعنوان پیشکش و بشرط مراجعت بوی تقدیم نمودند رد کرد و عاقبت گلون آباد را که در سه فرسخی پایتخت صفویه واقع است لشکر گاه ساخت پس از مباحثات و عرض عقاید مختلفهٔ بالاخره سپاه ایران از اصفهان بیرون آمد در ۷ مارچ و روز بعد بالشکر افغان مقابل شد و بیشتر بعلت خیانت والی عربستان شکست فاحشی براو وارد گردید.

جنگ گلون آباد
۸ مارچ ۱۷۲۲
جنگ گلون آباد که در یکشنبه ۸ مارچ ۱۷۲۲ در میان ایرانیان و افغانان واقع شد چنان کار سلسله صفویه را از روی قطع خاتمه داد که حرب فادسیه در ۶۳۵ هیلادی کار ساسانیان را

(۱) انقلاب ایران تألیف ها نوی جلد اول صفحه ۹۹ (۲) ایضا صفحه ۱۸۶ (۳) بنا بر حساب ها نوی در آنوقت معادل مبلغ ۳۵۰۰۰ لیره بوده است (صفحه ۱۰۰ کتاب مذکور)

و جدال لشکر خلیفه با سپاه مغول در خارج بغداد سال ۱۲۵۸ مسیحی کار دولت عباسی را بانجام رسانید. در میان این سه جنگ يك نقطه شباهت بسیار عجیبی دیده میشود و آن عظمت و جلال مدافعین و حقارت و ضعف ظاهری مهاجمین است.

يك مقایسه عجیب
مشابهت میان جنگ قناده و حرب بغداد در يك صفحه از کتاب الفخری مذکور است^۱ و شرح ذیل که از قلم هانوی تراوش یافته^۲ هر گاه با آن مطابقت شود بسیار جالب توجه خواهد بود.

« آفتاب تازه در افق ظاهر شده بود که دولشکر بادقتی که از خواص این موقع دهشت انگیز است بنظاره بگدایگر ایستادند. سپاه ایران با درخشانترین زیورهای در بلای خود را مزین ساخته از شهر بیرون آمد چنانکه گویی بنمایشی یا بجشنی میرود نه بمیدان قتال. گرانیهای و رنگارنگی سلاح و لباس و زیبای اسبان و طلا و جواهریکه بعضی از زینها را مستور کرده بود و جلال و شکوه خیم لشکر تمام اینها اردوگاه ایران را بسیار مجلل و آراسته جلوه میداد.

« از طرف دیگر عده خیلی کمتری مبارز که خستگی و حرارت آفتاب رنگشان را دیگرگون و بوستانشان را خراشیده بود انتظار می کشیدند. لباسشان بقدری کهنه و در این سفر دراز چنان پاره پاره شده بود که بزحمت آنها را از سرما محفوظ میداشت. زینت اسبانشان فقط از جرم و برنج بود و هیچ چیز براق و درخشانی نداشتند مگر سنان و شمشیر.»

این سه جنگ بزرگ و قطعی از چند جهت بیکدیگر
مشابهت و ممانیت هجوم
شباهت داشتند. در هر سه مورد يك سلسله جلیله تاریخیه
عرب و مغول و افغان
که درجه انحطاط معنوی در زیر پرده جلال ظاهری
مستور مانده و چون تا آنوقت بلا معارض بوده صورت
قوت و شکوهش جلوه داشت از جمله قومی سلحشور و جسور که تا آن زمان بزحمت
نامشان بگوش میرسید یا کمی از وحشی بهترشان میدانستند مضمحل و ناپدید گردیده

(۱) برای ترجمه این قسمت رجوع کنید به صفحه ۴۶۲ جلد دوم تاریخ ادبی ایران تألیف

من - و برای متن مراجعه نماید به صفحه ۸ - ۹۷ خود کتاب چاپ اهلوارد Ahlwardt

(۲) انقلاب ایران (چاپ لندن ۱۷۵۳) جلد اول صفحه ۵ - ۱۰۴

و در هر سه مورد فساد و انحطاط در يك مدت كم و بيش طولانی ريشهٔ مملکت را خورده
 آخرين واقعه را نه فقط ممكن بلکه حتمی میساخت. فساد و انحطاط مزبور اگرچه
 درجه شدت و ضعف و دائرهٔ وسعتش تاروژی که آخرين تیر مهلك بنشانه نغورد کاملاً
 معلوم نیست لیکن در نظر مورخ مجرب واضح و روشن است و بر حسب اخلاق و
 چابکی مهاجمین نتیجه بسیار مختلف میگشت. عرب در قرن هفتم میلادی دولتی عظیم
 تشکیل داد که شش قرن برپا مانده و در آب و خاک و سکنهٔ ممالکی که تحت اختیارشان
 آمد تغییرات عمیقه حادث کردند. دائرهٔ فتوحات مفلول حتی از عرب هم وسیعتر بود
 زیرا که از چین و تبت تا آلمان و روسیه را مسخر ساختند اما درجهٔ ارتباط و الصاق آن
 دولت بزرگ خیلی کمتر از سلطنت عرب بود. غلبهٔ افغانها که اکنون موضوع بحث ماست
 کمی با ابلغار و نهب و غارت تفاوت داشت و نتیجهٔ اش قریب ۷۵ سال اغتشاش و هرج و
 مرج شد (۱۷۲۲-۱۷۹۵ م) این مدت را دورهٔ سلطنت برق آسای نادرشاه در مدت
 کمی روشن ساخت ایام سلطهٔ افغانها بر ایران عملاً فقط هشت یا نه سال دوام داشت^۱
 پس از هفت ماه که از جنگ گلون آباد گذشت سلطان حسین برگشته بخت
 بانهایت خفت بطور ترحم انگیزی تسلیم شد. گویند ایرانیها در این جنگ تمام
 توپخانه و بار و بنه و خزاین خود را از دست داده و ۶۵۰۰۰ از ۵۰۰۰۰ نفر لشکر خود
 را در صحنهٔ مصاف کشته گذاشتند. در ۱۹ مارچ میر محمود قصر محبوب پادشاه و تفرج گاه
 فرح آباد را که فقط سه میل از اصفهان دور بود متصرف شد و این مکلن را اردو گاه خود
 ساخت. دوزوز بعد افغانها محلهٔ ارمنی نشین جلغا را گرفتند و مالیاتی عبارت از مبلغی
 وجه نقد و عدهٔ از دوشیزگان مأخوذ داشتند و از آنجا قصد کردند که بحملهٔ اصفهان
 را صاحب شوند اما پس از آن که در ۱۹ و ۲۱ مارچ دو مرتبه عاجز گشتند بمحاصرهٔ
 شهر همت گماشتند.

سه ماه بعد شاهزاده طهماسب میرزا که برای
 فرار شاهزاده طهماسب میرزا
 جانشینی پدرش منتخب شده بود از شهر محصور
 از اصفهان بقزوین
 گریخته بجانب قزوین رهسپار گردید و هر چند توفیق

(۱) محمود افغان کرمان را در جانوری ۱۷۲۲ محاصره نمود و در اکتبر همان سال
 اصفهان را مسخر ساخت پسر همیش اشرف که جانشین او گردید در ۱۷۳۰ بدست بلوچها
 مفلول شد

کامل نیافت لیکن در آنجا بجمع آوری لشکر و تهیه وسائل کمک باصفهانیان مشغول شد.
قحط در اصفهان کمی بعد قحط شروع شد و مردم اصفهان را بتنگ آورد همه تقاضا نمودند که بیرون رفته بر محاصرين حمله کنند اما خروج بومیدانه آنها بواسطه خیانت مجدد والی عربستان بجائی نرسید. این شخص در تمام آن ایام تاریخ فی المثل دیوی بود که شاه بدبخت را تعاقب مینمود. در باربان ایران را نیز گوئی فی الحقیقه نوعی از جنون عارض شده بود که به خیانتکاران اطمینان بسته و بر صاحب منصبان شجاع و وطن پرستی چون لطفعلی خان سوءظن برده و آنسان را تنزل رتبه داده و منفصل مینمودند. در عرض سه یا چهار ماه قبل از تسلیم شدن اهل شهر بقحطی فوق العاده دچار بودند چنانکه کلر بخوردن سنگ و گربه و حتی جسد مردگان منجر شد و خلقی کثیر تلف گردید. تفصیل رقت انگیز این وقایع در کتب کروسینسکی هانوی و در شرحی که همان اوقات مأمورین کمپانی هلندی موسوم به Dutch East India که آنوقت مقیم اصفهان بوده اند نوشته اند بدست می آید متن اصلی این نوشته اخیر را دنلپ H. Dunlop در کتاب زیبای خود موسوم با ایران Persie نقل نموده است (هارلم ۱۹۱۳ صفحه ۲۴۲-۲۵۷)

تسلیم شدن اصفهان در آخر ستمبر ۱۷۲۲ شاه حسین حاضر شد که خود بایتخت را بمهاجمین تسلیم نماید اما میر محمود برای اینکه به وسیله محاصره و قحطی عدت محصورین را تقلیل داده و قوای فکری آنها را ضعیف کند سه چهار هفته دیگر گفتگورا بدر ازا کشید بقسمی که در ۱۲۱ کتبر بالاخره اجازه دادند شاه پیاده به فرج آباد که پیش از این نفر جگه مطلوب و دلپسند او بود و در این موقع دشمنان سنگدل و جفاکارش در آنجا اردو گاه داشتند رفته تاجی را که میر محمود شش روز بعد بر سر نهاد تقدیم نماید.

چون طهماسب میرزا در قزوین خبر استعفای پدر را استماع کرد. تاج شاهی بر سر گذاشت اما در ۲۰ دسامبر سردار افغانی موسوم بامان الله خان که در عرض راه قم و کاشان را نیز مسخر کرده بود وی را از شهر قزوین بیرون راند.

در این موقع طهماسب بیک وسیله بی اثر و نکبت استمداد طهماسب از روس و عثمانی آمیزی که عبارت بسود از استمداد از روس و

عثمانی دست زد. این دو دولت در آن اوان چشم حرص بر مملکت محتضر ایران دوخته و یکی گیلان و دیگری تفلیس را فرو گرفته بودند. در ۲۳ سپتامبر ۱۷۲۳ معاهده بسته شد که بموجب آن شاه طهماسب در مقابل بیرون کردن افغانها از ایران و تجدید استقرار سلطنت ولایات گیلان و مازندران و گرگان و شهرهای باکو و دربند و مضافات را بر روسیه واگذار مینمود. چیزی نگذشت که ترکها ایروان، نخجوان و خوی و همدان را تصرف کردند اما از تبریز رانده شدند. در جولای ۱۷۲۴ در اسلامبول قراردادی میان روسیه و عثمانی برای تقسیم ایران منعقد گردید.^۱

قوات و سفاکی افغانها

مقارن این احوال میر محمود در اصفهان مشغول سفاکی بود. در ۱۷۲۳ قریب سیصد نفر از نجبا و روسای شهر را در خون کشید و قساوت را بجائی رسانید که دو بیست طفل از خانواده

مقتولین را نیز کشت. همچنین نزدیک سه هزار نفر از قراولان خاص شاهی را با جمعی از اشخاصیکه نسبت بآنها سوءظن داشت با از نفوذ و قدرتشان میترسید هلاک کرد. در سال بعد (۱۷۲۴ م) یکی از سرداران افغانی موسوم به زبردست خان بگرفتن شیراز که همکار سابقش نصرالله^۲ از عهده تسخیر آن بر نیامده بود موفق گردید. در اواخر سال میر محمود خود را مهیا ساخت که بیزد حمله به برد زیرا که تا آنوقت هنوز تسلیم نشده بود. مسلمانان این شهر از ترس اینکه هباد از رشتیان یزد نیز بهم مذهبان کرمان خود تاسی نموده و با افغانها ملحق شوند عده کثیری از آنها را عرضه هلاک ساختند.

کشتن محمود

بازماندگان خانواده
سلطنتی را وقتل خود
او بدست اشرف

در این اوقات میر محمود از عصیان و نافرمانی روز افزون بر سر عم خود اشرف مشوش شده و علی المشهور از قساوتیائی که کرده بود وجدانش نادم و مضطرب و ناراحت گردیده خود را بر ریاضت واداشت؛ اما این اعمال بر سوء خلق و مایخولیائی او افزود بطوری که در ۷ فبراری ۱۷۲۵ تمام

بازماندگان خاندان شاهی را باستثنای شاه حسین و دو کودک بسیار خردسال او بقتل رسانید. پس از اینوقت اختلال امورش دائماً روی با افزایش نهاد تا اینکه در ۲۲ آوریل

(۱) برای اطلاع یافتن بر مفاد ۸ ماده قرارداد مذکور رجوع شود بجلد اول صفحه

۲۰۰ از انقلاب ایران تألیف هانوی. (۲) بصفحات قبل همین کتاب رجوع شود.

۱۷۲۵ پسرعش اشرف او را کشته و بر تخت شاهی جلوس کرد، میر محمود در موقع مرگ بیست و هفت سال داشت و در حق او می نویسند که مردی میانه بالا و سفاک بود گردنش بقدری کوتاه بود که تصور هیرفت سرش از روی دوش رسته است صورتی باریک و بینی پهن و ریشی نازک و سرخ رنگ داشت نظر و منظرش وحشیانه و سپمایش خشک و نامطبوع بود، دیدگان احوال و آبی رنگ خود را مثل اشخاصی که در دریای فکر غوطه ورنند معمولاً بزین میافکنند.

وفات پطر کبیر و هجوم عثمانیان بایران
در این موقع روسیه بسبب فوت پطر کبیر همسایه کم خطری شده بود اما عثمانیان دائماً جاومی آمدند و عاقبت در ۳ اگست

۱۷۲۵ بفتح تبریز موفق گشتند و حتی به سه منزلی اصفهان رسیدند، ولی قبل از وصول بشهر مزبور مراجعت کردند و بترتیب قزوین و مراغه را در سنه ۱۷۲۶ تصرف نمودند لیکن در نزدیکی کرمانشاه از اشرف شکست یافتند مفارن این احوال عبدالعزیز خان فرستاده اشرف باسلامبول رفته بود و باغرور تمام ادعا میکرد که خداوند گارش خلیفه شرق و سلطان عثمانی باید خلیفه غرب باشد این اظهارات او موجب تکدر درباریان عثمانی گردید و لسی مشارالیه مذاکره صلح را رفته رفته پیشرفت داد.

فتوی عثمانیها و افغانها
سپاهیان و ملت عثمانی خیلی از این جنگ تفر داشتند زیرا امید داشتند بچه مناسبت باید با سنیان همکیش خود مضاف داده و در نتیجه یک سلسله رافضی شیعه را مجدداً بر تخت خود مستقر سازند. از طرفی هم علماء جنگ را واجب شمرده فتوی داده بودند که تجزیه خلافت برای حفظ اسلام مضر است. معذک عاقبت در سپتامبر ۱۷۲۷ صلحنامه تهیه شد و در همدان باامضاء رسید.

قیام نادرشاه
این خطر هنوز رفع نشده بود که سانحه بزرگتری رخ داد و در قلیل زمانی برای افغانها مشغوم و وخیم گشت خطر مزبور عبارت بود از ظهور نادرقلی که کمی بعد به نادرشاه معروف شد و یکی از نوابغ فوق العاده و بیباک و سفاکی است که نظیرش در ایران دیده نشده است. تا اینوقت که

(۱) برای ملاحظه مفاد آن که در ۹ مساده مندرج است رجوع خود بجلد اول صفحه ۲۵۴-۵ کتاب سابق الذکر تألیف هانوی

قریب چهل سال از عمر او میگذشت بهیچوجه چیزی از وی شنیده نشده بود. اما در این سال از همگن خود که حصارى طبیعی است و بعد از آن تاریخ بکلات نادر معروف گردیده بیرون آمد و در نیشابور سپاهی از افغان را شکست داد و بنام شاه طهماسب نیشابور را بتصرف در آورد طهماسب در این اثناء بطور موقت در فرح آباد مقام داشت و رئیس ایل قاجار موسوم بفتحعلی خان با محبت مخلوط بغرور و تکبر از وی پذیرائی و حمایت میکرد.

قتل فتحعلی خان قاجار بعد از این فتح نادر از سلطان فراری دیدنی نمود و مراحم او را بخود جلب کرد و در قلیل مدتی شاه را از فتحعلی خان قاجار بدگمان ساخت و اسباب قتل وی را فراهم نمود در ۱۵ می سال بعد [۱۷۲۸] شاه طهماسب و نادر با جلال تمام وارد نیشابور شدند.

فتح نیشابور در این اوقات نادر را طهماسبقلی خطاب میکردند که بمعنی غلام طهماسب است و اهالی نیشابور اظهار کمال شادمانی نمودند دیری نگذشت که از نیشابور بمشهد و از آنجا بهرات رفتند. همچنین سفیری باسلامبول فرستاد و دره قابل شخصی موسوم بسلیمان افندی از آنجا بایران آمد.

شکست اشرف در دامغان مقارن این احوال اشرف که یزد و کرمان را مسخر کرده بود سپاهی بالغ بر سی هزار نفر جمع آورده روی بخراسان نهاد تا با شاه طهماسب مقابله کنند اما در دوم اکتبر در دامغان از نادر شکستی قطعی یافت جنگ سخت دیگر نیز سال بعد در مورچه خوار نزدیک اصفهان واقع شد مجدداً افغانها مغلوب گشتند و يك عده دوازده هزار نفری مجبور به ترك اصفهان شد.

تخلیه اصفهان و قتل شاه حسین بدست افغانها اما اشرف قبل از تخلیه شهری که بدست او در بخرابی نهاده بود شاه سلطان حسین بدبخت را کشته و اغلب زنان حرم شاهی و خزینه سلطنتی را با خود برد. وقتی که شاه طهماسب ثانی در ۹ دسامبر وارد اصفهان شد فقط مادر پیر خود را یافت که

(۱) این قلمه را که در نگاهداریش کمال مراقبت روا میدارند. لرد کرزن دیده و بیانهايت میلی که بدخول آن داشته از ورود در آن محروم ماند و جوع کنید بکناب ایران مشارالیه جلد اول صفحه ۱۲۵ - ۱۴۰ خاصه نظر اجمالی که در ۱۳۴ مندرج است.

بلباس کنیزان فرار کرده و پنهان شده بود و از مشاهده خرابیها و غارتها می که آثار آنها بنظرش میرسید شاه را دزهر قدم آب در دیدگان میگشت .

شکست افغانها در نزدیکی
 پرسیلیس و مرآت اشرف ۱۷۳۰ م
 نادر بعد از آنکه از شاه طهماسب رخصت یافت
 که بامضای خود مالیات بگیرد از پی افغانها بجانب
 جنوب راند و در نزدیکی پرسپلیس بآنها رسید .
 و مجدداً مغلوبشان نمود اشرف از شیراز بولایت خود گریخت اما سرما و گرسنگی و
 خصومت تسکین ناپذیر سکنه و لایاتیکه در معبر او واقع بود قوای او را بتخلیل برده
 و مجبورش ساخت که اسراء و خزاین را بجای گذارد . عاقبت بدست یکی از قبایسل
 بلوچ کشته شد و دوره شوم سلطه افغانها در ایران که هشت سال طول کشید باین ترتیب
 در ۱۷۳۰ خاتمه پذیرفت .

دوره نادر

تازمان قتل اولدوسال ۱۷۴۷ م

هر چند نادر شاه تا سال ۱۷۳۶ مسیحی موقع را برای قبول عنوان سلطنت مقتضی ندید ولی از همان سنه ۱۷۳۰ حکمران حقیقی ایران بشمار میرفت . اینجا لازم نیست که از مبداء حقیر و جدالهای ابتدائی او سخن برانیم . شرح آن در تألیفات هاوی و مالکم و سایر مورخین ایران ملاحظه خواهد گشت .

بی لیاقتی طهماسب
 از روز اول معلوم شد که شاه طهماسب پادشاه نالایقی است و تنها اقدام مستقلی که برای ابراز لیاقت شخصاً مبادرت کرد
 حمله بود که بر اشگر عثمانی نمود و آن نیز منجر بشکستی فاحش شد و تبریز و همدان از دست رفت و در جانوری ۱۷۳۲ معاهده بسیار ناشایسته با ترکها منعقد ساخت بموجب آن گرجستان و ارمنستان را بعثمانیان وا گذاشت مشروط بآنکه دولت مزبور او را در اخراج روسها از گیلان و شروان و دربندیاری بدهند .

پادشاهی عباس ثالث
 نادر با خشم تمام در اگست ۱۷۳۲ باصفهان بازگشت و حمله اندیشیده طهماسب را گرفتار و محبوس نمود و طفل او را که در اینوقت بیش از شش ماه نداشت باسم عباس ثالث پادشاه خواند و قبل از هر کارنامه تهدید آمیزی باحمد پاشای بغداد فرستاد و در ماه اکتبر اعلان جنگ داد .

در آپریل سال بعد (۱۷۳۳) نادر بعد از فتح کرمانشاه با هشتاد هزار نفر نزدیک شهر بغداد آمد اما در ۱۸ جولای شکستی باورسید و برای استراحت و تقویت سپاه مجبور شد تا همدان عقب بنشیند. در پائیز شروع بحمله کرد و در جنگی عظیم که در ۲۶ اکتبر وقوع یافت سپاه عثمانی را درهم شکست و توپال عثمان را که جوانی ظریف و باکرای بود بقتل رسانید. شورش را که برای تجدید سلطنت طهماسب مخلوع در فارس مشتعل شده بود خاموش کرده در ۱۷۳۴ به گرجستان لشکر کشید تفلیس و کنجه و شماخی را مسخر نمود و گیلان و شروان و دربند و باکو ورشت را از روسها پس گرفت در سال بعد (۱۷۳۵) مجدداً ترکهارا در نزدیکی ایروان شکست داد و شهر مزبور و بلده ارزنة الروم را تصرف نمود

انتخاب شدن نادر پادشاهی
 در نوزدهم سال بعد مطابق ۲۱ مارچ ۱۷۳۶ نادر شاه وفات شاه عباس ثالث را باعیان لشکر و نمایندگان ملت که انجمن کرده بودند اعلام داشت و آنها را دعوت کرد که در ظرف سه روز پادشاه طهماسب مخلوع را مجدداً بسطنت بردارند یا سلطان دیگر اختیار کنند مقصود شخص او که با منظور اغلب سربازان و سران سپاهش مطابقت داشت معلوم بود. و اقلیت انجمن که میل نداشتند مجبور و روگیر شدند و بالاتفاق تاج ایران را بساو تقدیم داشتند. نادر سه شرط قبول نمود (۱) سلطنت در خانواده اش موروثی باشد (۲) بهیچوجه از تجدید سلطنت صفویه سخنی بمیان نیاید و هیچکس عضوی از اعضای دودمان مذکور را که مدعی سلطنت باشد یاری و پناه ندهد (۳) حسب خلفای سه گانه و تعزیه داری امام حسین و سایر اعمال مختصه بشیعیان موقوف و متروک گردد. شرط اخیر از همه بیشتر بر ایرانیان ناگوار آمد و چون نادر از رئیس علمای روحانی فتوی طلب کرد مشارالیه در کمال بی باکی آنرا «مخالف مصالح مؤمنین حقیقی» معرفی کرد. این جسارت بقیمت زندگانی او تمام شد زیرا که نادر فوراً امر داد او را خفه نمودند. نادر باین هم اکتفا نکرد و چون بقزوین وارد شد اوقاف را ضبط و عواید آن را بمصرف قشون رسانید و گفت ایران سپاه را بیشتر از اوقاف لازم دارد. در پایان همان سال با عثمانیان عهدی بست و بر حسب آن تمام ولایات از دست رفته را مجدداً صاحب شد. در دسامبر همان سال با صد هزار نفر بافغانستان و هندوستان روی آورد و پسر خود رضاقلی را نایب السلطنه ایران کرد.

دو سالی که بعد از این تاریخ پیش آمد (۹ - ۱۷۳۷ م) شاهد بزرگترین فتوحات نظامی نادرشاه بود . فتح هندوستان تسخیر لاهور و دهلی مراجعت بایران با غنیمتی جنسی و نقدی که از اموال هندویان و از گون بخت بدست آمده و هانوی^۱ مقدار آن را ۵۰۰ ر ۸۷ لیره تخمین میزند در این دو سال اتفاق افتاد .

در سنه ۱۷۳۸ قندهار و کابل و پشاور را بتصرف در آورد و
فتح نادر در
هندوستان
در اوائل سال بعد ، از رود سند گذشته لاهور را مسخر نمود و
در فبراری ۱۷۳۹ سپاه محمد شاه را که تقریباً مرکب از دو بیست
م ۱۷۳۷ - ۱۷۳۹ م
هزار نفر مرد جنگی بود در دشت کرنال در هم شکست ، دهلی

بدون جنگ بچنگ آمد اما چند روز بعد شورشی اتفاق افتاد و جمعی از سپاهیان ایران تلف شد نادر بانتقام آنها فرمان قتل عام داد و از ساعت هشت قبل از ظهر تا ساعت سه بعد از ظهر که مدت کشتار بود ۱۱۰ ر ۰۰۰ بقتل رسید . نادر هرگز توقع نداشت که هند را در تصرف خود نگاهدارد پس از برداشتن غنیمت عظیمی که میزان آن فوقاً مذکور شد تاج و تخت را بمحمد شاه برگشته بخت وا گذاشت و او را بیم داد که در صورت لزوم مراجعت خواهد کرد . در ماه می بایران بازگشت و در راه برای تنبیه ازبکیه خیوه و بخارا از خط سیر خود منحرف شد و در ۲۸ نوامبر ۱۷۳۹ بخارا را بتصرف آورد .

در غیاب نادرشاه رضاقلی طهماسب بدبختی را با بیشتر اعضاء خانواده اش در سبزواری کشته و شروع باظهار این آرزو کرده بود که پس از مراجعت بدرهم مقام خود را از دست نداده سلطنت را علی‌الدوام برای خود نگاه خواهد داشت .

چون نادر را خبر دادند که پسر قصد جان تور را دارد فرمان داد
طغیان رضاقلی
و کور شدنش
او را از حلیه بصرعاری کردند اما بعد از این ابراز شقاوت بخت
واقبال حیرت انگیزی که همراه نادرشاه بود او را ترك گفت ،
بی رحمی روز افزون و ظلم و جور و حرص و از همه مهمتر قصد برقرار کردن مذهب
تسنن در ایران رفته رفته او را همنفور ساخت . از جمله تجدد او ترجمه قرآن و تورات

(۱) انقلاب ایران جلد دوم ص ۱۸۸ خسارت هندوستان را در یکصد و بیست میلیون پوند تخمین زده و هدهد تلفات را دو بیست هزار نفر می نویسد (ایضاً صفحه ۱۹۲)

و انجیل بزبان فارسی بود توراة و انجیل را که جمعی از عیسویان به ترجمه آن مأموریت داشتند امر داد در طهران برایش قرائت کردند و در حین استماع از روی استهزاء آن را تأویل و تفسیر نمود و گفت در موقع فرصت و نظر نادر نسبت بدین مجال (شاید بتقلید اکبر) دین جدیدی تشریح خواهد کرد که جانشین دین یهودی و مسیحی و اسلام باشد،^۱ نقشه های نظامیش هم بی تأثیر گردید. جنگی که بالگزیها در سنه ۲ - ۱۷۴۱ کرد نتیجه نبخشید و در حرب عثمانیان که در سنه ۱۷۴۳ بآن سرگرم شد نتوانست موصل را بگیرد و از اینجهت او را مغلوب باید شمرد، انقلاباتی که در فارس و شروان بظهور رسید با اشکال تمام و خونریزی بسیار تسکین یافت. معذک شورش طایفه قاجار را در استرآباد در سنه ۱۷۴۴ فرو نشاند و در آگست ۱۷۴۵ ترکهارا در حدود ایروان شکست داد و در ۱۷۴۶ صلحی کامیابانه نمود. سال بعد نادرشاه بکرمان رفت و خسارات و خرابی بسیار باین ولایت رسانید و از آنجا بجانب مشهد راند در آخر می ۱۷۴۷ بآنجا وارد گشت، در اینشهر خیالی فاسد برای او پیدا شد که تمام سرداران و سربازان ایرانی خود را بقتل رساند (زیرا که اکثر قشون او از ترکمان و ازبک یعنی سنیها بودند) اما یکنفر غلام گرجی این داز را نزد بعضی از سرداران ایران قتل نادر ۲۰ جون ۱۷۴۷ فاش کرد و آنها هم عزم کردند که بر طبق مثل دلپذیر فارسی پیش از آنکه بر آنها چاشت کنند بروی شام خورند، یکنفر صالح بیک^۲ نام با چهار نفر همدست خود شباهنگام وارد خیمه نادر شده مملکت خود را از شخصی که هر چند در بدو امر و بر حسب ظاهر ایران را از یوغ افغان خلاص کرد اما در آنموقع رفتاری دهشتناک و بد عاقبت پیش گرفته بودرهائی بخشید در وقت مرگ نادرشاه شصت و یکسال داشت و یازده سال و سه ماه سلطنت کرده بود (۱۷۳۶ - ۴۷)

(۱) رجوع شود بتاریخ ایران سر جان ملکم چاپ ۱۸۱۵ جلد دوم ص ۱۰۴

(۲) مطابق تاریخ بد نادریه (چاپ اسکارمان در لندن ۱۸۹۱ صفحه ۱۵ و مابعد) که بتفصیل تمام از این مسئله سخن میراند چهار نفر سردار موسوم به معبد خان قاجار - موسی بیگ افشار - خواجه بیگ کندز او و معبد صالح خان بافتاد نفر جوان دارطلب وارد دسیه بودند اما فقط چهار نفر جرأت ورود بجادر نادرشاه را داشته اند قتل نادر در یکشنبه ۱۱ جمادی الثانی ۱۱۶۰ (مطابق ۲۰ جون ۱۷۴۷) واقع گردید.

هرج و مرج بعد از نوه اش علی قلی خان ملقب بعاذل شاه جانشین او گشت
 و وفات نادر اما سال بعد برادرش ابراهیم او را مغلوب و مقتول ساخت يك
 سال پس از آن او نیز بنوبه خود در دست یکی از هواخواهان
 شاهرخ نوه نادر شاه کشته شد شاهرخ پسر رضا قلی خان بدبخت و ازبطن یکی از
 شاهزاده خانمهای صفوی یعنی دختر شاه سلطان حسین بود در اینموقع بر تخت جلوس
 کرد، جوانی و جمال و رحم طبعی^۱ و خلق خوش هیچکدام او را از بخت بدحفظ ننمود
 و قلیل زمانی بعد از جلوس سید محمد نامی که از جانب مادر بشاه سلیمان ثانی از
 سلاطین صفویه می پیوست او را کور و معزول کرد. سید نیز بنوبت خود مقتول شد اندک
 و بی قانونی عمومی شد که در این دوره بر ایران حکمفرمایی داشت. شاهرخ دوباره
 تاج بر سر نهاد اما دیگر بار معزول و باز منصوب گردید و در مشهد اسماً پادشاه
 خراسان شد. این ولایت را احمد خان ابدالی بانی دولت حالیة افغانستان (که بعد
 ها بساحمد شاه درانی معروف گردید) قبل از بیرون رفتن از ایران استقلال اسمی
 بخشید تا میان ایران و مملکت او یکقسم مانع و حائلگی باشد. بقیه ایام سلطنت
 شاهرخ اعمی که قریب پنجاه سال طول کشید و تا ۱۷۹۶ ادامه یافت بدون هیچ واقعه
 و سانحه طی شد.

سلسله زندیه (۱۷۵۰ - ۱۷۹۴)

اخلاق حسنة کریمخان سرجان ملکم گوید^۲ تاریخ ایران از وفات نادر شاه تا زمان
 زند آغا محمد خان هیچ نکته برجسته در نظر ما عرض نمیدهد
 مگر حالات زندگانی کریمخان زند مورخی که عهد فرخنده
 این پادشاه را بادوره سلطنت سابقین و لاحقین او مقابله نماید همان حالت را احساس
 خواهد کرد که یکنفر پس از سفری پر مشقت بولایتی آباد و مأهون از حوادث و پر
 عیش و عشرت برسد، شرح اعمال شخصیکه در طبقه پست تولد یافته و بدون هیچ جنایتی
 بیالاترین مقام رسیده و قدرت خود را با عدل و نصفتی کامل بکار برده باشد در چنان
 عهدی بقدری عجیب است که همان انسانیت و عدالت خواهی کریمخان مگردر غرابت
 با او برابری کند.

(۱) تاریخ ملکم جلد دوم صفحه ۱۱۱ (جلد دوم صفحه ۵۸ از ترجمه فارسی مترجم) (۲) جلد دوم ۱۱۵

حکمران زند شیراز را مقر سلطنت خود ساخت و در آبادی و تزیین آن کوشش بسیار نمود چنانکه امروز هم نام وی در آن شهر با احترام برده میشود، کریمخان هیچوقت بر سرتاسر ایران حکمفرمایی نکرد و ابداعنوان پادشاهی بر خود نهاد و بنام وکیل یا نایب السلطنه قناعت نمود. در بدو امر وی و یکی از رؤسای بختیاری موسوم به علی مردان خان مشترکاً نایب السلطنه شخصی شدند که «راست یادروغ او را نوه شاه سلطان حسین میگفتند»^۱ و بنام او اصفهان را گرفتند و در آنجا بر تختش نشاند، بعد از قلیل مدتی علی مردان خان کشته شد و کریمخان حکمران حقیقی ایران جنوبی گردید. رقبای او یکی آزاد افغان بود که در شمال غربی و آذربایجان مستقر داشت دیگر محمد حسن خان پدر آغا محمدخان قاجار پسر فتحعلی خان که نادر در ابتدای ظهور خود او را بقتل رسانید محمد حسن خان در اینوقت بر ولایات ساحل بحر خزر مسلط بود.

حذف شدن آزاد افغان
از جمع رقبای
این شخص بدو کریمخان را مغلوب و مجبور نمود نه تنها اصفهان بلکه شیراز را هم تخلیه کند. اما هنگامیکه بی محابا در تنگه کماریج یا کمارج از دشمن تعاقب میکرد بدام افتاد و گروهی از پیروان خود را از دست داد و خود فرار کرد و پس از پناه بردن پشایب بغداد و هراکلیوس پادشاه گرجستان عاقبت خود را بدامن فتوت کریمخان انداخت شاه زند ویرا نوازش بسیار نمود و در میان درباریان خویش نخستین مرتبه را بوی اوزانی داشت و چنان ابراز اطمینان و اعتماد کرد که رقیب منافق را محب موافق ساخت^۲.

غلبه کریمخان بر رقیب
قاجار خویش
در ۱۷۵۲ تقریباً چهار سال بعد از جنگ کماریج کریمخان مورد حمله سختی از طرف رقیب دیگر خود محمد حسنخان قاجار شد ولی مشارالیه بعد از کامیابی بدوی بداخله مازندران رانده گشت و بعدها بدست سردار کریمخان موسوم بشیخعلی خان در ۱۷۶۰ مغلوب و مقتول گردید. از اینوقت تا سال ۱۷۷۹ که پیک اجلس در رسید کریمخان رسماً بر

(۱) د. ج. واتسن تاریخ ایران ص ۴۴ (۲) رجوع شود بجلد دوم ص ۱۲۵ تاریخ سرجان ملکم. دو صفحه قبل از صفحه مذکور حاوی شرح دقیقی است از جنگ کماریج که دو نفر از اشخاص حاضر واقعه برای مؤلف نقل نموده اند.





تمام ایران حکمرانی داشت باستثنای خراسان که شاهرخ اعمی بدون هیچ خطری برای همسایگان خود اسماً در آنجا سلطنت میکرد. مهمترین لشکرکشی های عهد این پادشاه انتزاع بصره بود از دست عثمانیان در سال ۱۷۷۶.

فتح بصره بدست
ایرانیان
صادق خان برادر کریمخان که فاتح بصره بود تا وفات برادر بر
آنجا حکمرانی داشت ولی در اینموقع بصره را به عثمانیان
گذاشته خود بایران آمد و در نزاع خانوادگی و برادر کشیمهای
آن ایام شرکت نمود.^۱

اگر ماخذ مقایسه را نتیجه بعدیه قرار بدهیم مهمترین واقعه ای که پس از
وفات کریمخان اتفاق افتاد همانا فرار آغا محمد خان قاجار است که چندین سال
محبوس و تحت نظر در شیراز میزیست^۲ در ایام طفولیت
فرمان عادل شاه^۳ نوه نادر او را مقطوع النسل کرده بودند
۲ مارچ ۱۷۷۹ و از اینجهت مشارالیه را آغا مینامند که مخصوص خواجگان
است. بعد از شکست و وفات پدرش محمد حسن خان در سنه
۱۸۵۷ مشارالیه بدست کریمخان افتاد که وی را بشیراز آورد.

اما در کمال رأفت و عطوفت، با او رفتار مینمود و تاحدی که باحالت محبوسیت او
مناقضت نداشت نسبت باو اظهار فتوت و مروت میکرد. حتی باو اجازه داده شده بود
که در اطراف شیراز آزادانه شکار کند بشرط آنکه شبا قبل از بسته شدن دروازه
بشهر باز گردد. چون در عصر ۱۲ صفر ۱۱۹۳ (۱ مارچ ۱۷۷۹) بشهر مراجعت مینمود
خواهرش که از ساکنین عمارات سلطنتی بود او را آگاهی داد که کریمخان در حال نزاع
است، آغا محمد خان یکی از مرغان شکاری محبوب خود را رها کرد و فرار آن را بهانه
قرار داد که شب در خارج شهر بسر برد بامدادان دو ساعت بعد از سحر^۴ چون شنید
که کریمخان نفس آخسرین را کشیده است اختلال اوضاع را غنیمت دانسته بجانب
شمال راهسپر شد و چنان بسرعت طی مراحل کرد که روز سوم خود را باصفهان رسانید^۵

(۱) تاریخ زندیه تألیف هلیرضا دیده شود (چاپ ارنست بیرلین ۱۸۸۸) صفحه ۸

(۲) سرجان ملکم جلد دوم صفحه ۱۵۷ (۳) ایضاً ص ۲۶۳ (۴) تاریخ زندیه صفحه ۶

۱۰. ۱ (۵) تاریخ سرجان ملکم جلد ثانی صفحه ۱۵۸

سپس بداخله مازندران راند و آن ولایت را مرکز اقداماتی کرد که بعد از پانزده سال منجر بانهدام دودمان زندیه و تصرف سلطنت و قدرت شد .

در اینجا لازم نیست که برادر کشتی های خوانین زندیه را شرح بدهیم که چگونه در ظرف ده سال (۸۹ - ۱۷۷۹) ریشه قدرت سلسله زندیه بیرون آمد و چگونه در طی این مدت آغا محمد خان باخوبستن داری باور نکردنی و دقت نظر سیاسی خود قوای قاجاریه را متحد و مرتبط میگرد .

در همان سال وفات کریمخان چهار نفر از خوانواده او یکی پس جانشینان کریمخان دیگری بر تخت سلطنت بالا رفتند از اینقرار : پسرش ابوالفتح - نوه اش علیمراد - پسرش محمد علی - و برادرش صادق ، علیمراد که مجدداً سلطنت رسید در مارچ ۱۷۸۲ صادقخان را باتمام اولاد او غیر از جعفرخان بقتل رساند ، خود علی مراد هم در جانوری ۱۷۸۵ در مورچه خوار اصفهان وفات یافت و جعفر بجای او نشست تاریخ جلوس جعفر را حاجی سلیمان کاشانی متخلص بصباحی^۱ در این ماده تاریخ بدیع ذکر نموده است .

بضبط سال جلوس مبارک میمون که هست مبداء تاریخ عشرت دوران نشوشت کلاک صباحی ز قصر سلطانی علی مراد برون شد نشست جعفرخان حروف قصر سلطانی (۵۵۰) است چون (۳۵۵) را که عدد علیمراد است از آن تفریق نمایم ۱۹۵ میماند و پس از آن عدد جعفرخان را که (۱۰۰۲) است بر آن بیفزایم ۱۱۹۹ میشود که تاریخ واقعه است و با ۱۷۸۵ میلادی مطابقت میکند .

لطفعلی خان آخرین جعفرخان در ۲۵ ربیع الثانی ۱۲۰۳ (۲۳ جانوری ۱۷۸۹) سلطان سلسله زندیه کشته شد و پسرش که همان لطفعلی خان زیبا و بدبخت باشد بجای او نشست سرهارفورده جانس بریج از شخص و جمال او شرح داپذیری میدهد^۲ که ذیلا نقل میشود : « اگر وقایع عهد سلطنت و مصائب وارده و بدبختی های لطفعلی خان را بیش از اندازه معمول شرح میدهم امید است که خواننده مرا عفو کند . وقتیکه بر تخت نشست نسبت بمن محبت و توجه بسیار ابراز داشت و چون متواری و فراری بود این افتخار نصیب من شد که در زیر چادر محقری باوی بر یک نمند

(۱) تاریخ زندیه صفحه ۲۴-۲۵ (۲) صفحه (Cxxi) از کتاب سلسله قاجار و غیره .

ج . ب . ج . بریج Sir H. G. Bridges « شیراز را نخستین بار در ۱۷۸۶ دیدار کرد »

زین بنشینم ! خصال پسندیده اش او را در چشم رعایا عزیزتر میساخت . شجاعت و ثبات و جرئت و چالاکی که در ایام بدبختی از خود بروز میداد مضمون قصاید و غزلیاتی است که تا زبان فارسی باقی باشد ممکن است بماند . در روزگار عزت و نعمت مردانه و دوست داشتنی و دلربا و در او ان بدبختی و مصیبت بقدری بزرگوار و جدی بود که طبیعت بشری کمتر بآن پایه تواند رسید . جوانی با اہت و خونسرد و ثابت قدم بود این واقعه که وجودی بآن شریفی که امید و افتخار مملکت خود بود بدست شخصی که باو اعتماد و اطمینان داشت بیفتد و با تحقیر و اهانتی که هر انسانی را می لرزاند روزگارش پایان برسد . و پسر کوچکش از آلت رجولیت محروم گردد . و دخترانش به جملہ خاک سپرده شوند . و ناموس و شرافت زنی بسر باد زود تمام اینها تقدیر خداوندی است که اگرچه ما نمیتوانیم در مقابل محکمہ پروردگار از آن شکایت و با آن معارضه کنیم ولی رخصت داریم که بنظر عبرت بآن بنگریم .

اسباب خوشوقتی است که چنین مدح بیغرضانه از لطفعلیخان شجاعت و مردانگی و مصائب لطفعلی خان بیچاره که در میان سلاطین ایران آخرین پهلوان ناکام محسوب میشود برای ما مانده است زیرا مورخینی که احوال او را نوشته اند طبعاً پس از کامیابی رقیب سخت گیر و عدوی خون آشام او آغا محمد خان بنوشتن مبادرت ورزیده اند بنابراین احساسات و عقاید حقیقی آنها هر چه بوده جرئت نداشته اند که کلمه مساعدی در مدح پادشاه مقتول بر قلم برانند چه در اینصورت گرفتار غضب آن قجر بیرحم میگشتند هر چند سلسلہ زندیه دوامی نداشت اما با شرافت شروع شد و با شرافت پایان رسید شخص اول این سلسلہ یکی از بهترین و آخرین مردان آن طایفه یکی از شجاعترین طبقات عربی و طویل سلاطین ایران بوده اند .

سلسلہ قاجاریہ ۱۷۹۶ بعد

چون بتفصیل تمام تاریخ قاجاریہ در دسترس خوانندگان انگلیسی هست اگر

(۱) در صفحه ۱۱۳ سطر اول و صفحه ۱۱۵ سطر ۱۱ و صفحه ۱۱۶ سطر ۹ بجای لفظ نوہ برادرزاده صحیح است و در صفحه ۱۲۵ سطر ۲۲ نیز صحیح است (مصحح)

ما بخواهیم آنرا خلاصه کنیم در این کتاب بی تناسب و غیر لازم خواهد بود.^۱ آغا محمد خان تا سال ۱۷۹۶ رسماً تاج بر سر نهاد و در سال بعد بقتل رسید از اینقرار فقط پانزده ماه دیهیم پادشاهی ایران را بر سر داشت^۲ اما عملاً ابتدای سلطنت او را باید از روز وفات کریمخان یعنی سال ۱۷۷۹ دانست ولی «خود همیشه میگفت تا تمام ایرانیانی که در داخله سرحدات قدیمه مملکت مسکن دارند باطاعت من سرفرود نیاورند نام پادشاهی بر خود نخواهم نهاد»^۳ باین لحاظ فقط بعد از تسخیر گرجستان راضی شد عنوان شاهی را بپذیرد سر جان ملکم صورت و سیرت او را با کمال قدرت قلم در این عبارت بیان کرده است: «آغا محمد خان در شصت و سه سالگی کشته شد زیاده بر بیست سال در اغلب بلاد ایران فرمانروا بود اما مدت قلیلی بلا معارض در تمام خطه ایران حکمرانی کرد. اندامش چنان لاغر و باریک بود که از دور پسری چهارده یا پانزده ساله می نمود. چهره بی موی ضعیفش به صورت چین خورده پیرزنی شباهت داشت و صورتش اگر چه هیچوقت مطبوع نبود هنگامیکه ابر غضب بر آن سایه می افکند (و این حالتی بود که غالباً او را دست میداد) کیفیتی مهیب می یافت. خود نیز این نکته را میدانست و از اینجهت نمی خواست هیچکس باو نگاه کند. در عنفوان شباب در حق او عداوتی سخت کردند چنانکه گوئی رفتار و کردار بقیه زندگانش مبتنی بر تذکر آن ایام فلاکت و روزگار بدبختی و

(۱) کتاب سلسله قاجاریه ترجمه از متن خطی فارسی (لندن ۱۸۳۳) تألیف سرهارفورد جانس بریج بابک مقدمه بسیار نفیسی که از صفحه XIII تا صفحه CXCII فرا میگیرد متن کتاب اصلی موسوم بامترالسلطانیه در رجب ۱۲۴۱ (مارچ ۱۸۲۶) در تبریز چاپ گشته و بوقایع این سال ختم میشود اما ترجمه بریج Brydges تا سنه ۲/۱۲۲۶ - ۱۸۱۱ میرسد و مخصوصاً در قسمت اخیر با متن چاپی مزبور خیلی تفاوت دارد تاریخ سر جان ملکم بوقایع سال ۱۲۳۰ ۱۸۱۴/ منتهی میگردد. کتاب عالیقدر ر. ج. واتسن Watson بسال ۸ - ۱۸۵۷ خاتمه می یابد تاریخ ایران سرپرسی مولسورت سابقس که از همه موخر است (چاپ دوم لندن ۱۹۲۱) تا سالی که بچاپ رسیده است کشیده میشود. (۲) او نیز مثل نادر در دشت مغان در بهار ۱۷۹۶ تاجگذاری کرد و در ۱۲ جون ۱۷۹۷ مرگش فرارسیه (۳) تاریخ ملکم جلد دوم صفحه ۲۸۷ انگلیسی (۴) ایضاً صفحه ۳۰۲-۳۰۰

خطاکاری بود. نخستین هوس او میل بقدرت و دوم هوس خست و ثامت و سوم انتقام بود. در این سه هوس افراط میکرد و هر يك از آنها متمم دیگری محسوب میشود اما دو هوس اخیر وقتیکه با شهوت اقتدار مصادف میشدند خود را کنار کشیده و راه را برایش باز میکرداشتند و در شناسائی اخلاق و احساسات دیگران قدرتی بکمال و در اخفای سراپر خود مهارتی بینهایت داشت و بهمین دو سبب بردشمنان خویش مظفر و بر آرزوهای خود کامیاب شد در مناسبات خود با خصم تا کار بحیلت از پیش میرفت بزور توسل نمی جست و در میدان جنگ تدبیرش پیش از شمشیر تأثیر می بخشید وقتی که از مهمندترین و لایقترین وزرایش سؤال شد که آغا محمد خان خود بنفسه شجاعتی داشت یا نه جواب داد: «در دلیری او شکمی نیست. اما بخاطر ندارم که مجال و فرصتی برای ابراز شجاعت پیدا کرده باشد سرش هرگز برای دستش کاری باقی نمی گذاشت».

بعد از آغا محمد خان برادر زاده او فتحعلیشاه که مردی مطیع زنان و طالب کثرت اولاد بود^۲ بسطانت رسید مشارالیه شخصی مهمل و لثیم و خارج از اندازه مقنون زیبایی

فتحعلی شاه
۱۷۹۷ - ۱۸۴۴

صورت و ریش بلند خود بود اما طبیعی خونخوار نداشت (یعنی نسبت بعمومی هر حومهش) و میگویند که هر چند علی الرسم مجبور بود در موقع سیاست بدکاران حاضر شود ولی همیشه صورت را بر میگردداند تا حالت احتضار محکوم بدبخت رانینند. قدری در شاعری دست داشت و غزلیات بسیار بتخلص خاقان از وی باقی است. از نظر سیاست

(۱) اشاره بهاجی ابراهیم خان است که عقیده مذکور را سر جان ملکم از خود او شنیده است. (۲) مطابق مندرجات ناسخ التواریخ عدة اولاد فتحعلیشاه در ۴۷ سالگی که پس از بلوغ او میگذشت از پسر و نوه بدو هزار بالغ میگردد و مؤلف تاریخ مزبور گوید اگر در بیست و یکسالی که از رحلتش تا حال تحریر میگذرد زنده میباشد اولاد او احفادش بدو هزار میرسد بنا بر حساب مورخ مذکور ۵۷ پسر و ۴۶ دختر بعد از خودش در قید حیات بودند و ۲۹۶ نوه ذکور و ۲۹۲ نوه اناث و ۱۵۸ زن داشت که از بطن آنها طفل بوجود آمده بود در ج وائسن در تاریخ ایران خود (صفحه ۲۶۹) طرزندان او را ۱۵۹۱ مینویسد. علی ای حال عدة آنها بقدری زیاد بود که عبارت فارسی معروف را «شتر و شیش و شاهزاده همه حا پیداست تا پید میشود».

مهمترین وقایع ایام سلطنت او رقابت انگلیس و فرانسه بود. از جانب انگلیس هیئت هائی بریاست ملکم و هار فرد جانس بریج و از طرف فرانسه ژوبر و ژنرال گاردان (۱۸۰۰-۱۸۰۸) بایران آمدند خطر روزافزون روسیه بعهدهات مصیبت بار گلستان (۱۸۱۳م) و ترکمان چای (۱۸۲۶م) منجر شد و جنگ با عثمانی (۱۸۲۱) در سنه ۱۸۲۳ بعهده ارزنة الروم خاتمه یافت. سایر سوانح مهمه این سلطنت بقرار ذیل:

خواری و مرگ حاجی ابراهیم خان و ریشه کسن شدن خانواده او در حدود سنه ۱۸۰۰^۱ و قتل گسریبایدوف و روسهای مقیم طهران در ۱۱ فبراری ۱۸۲۹^۲ و وفات ناپهنگام عباس میرزا فرزند شاه در سن ۴۶ سالگی ۱۸۳۳. پدرش فقط قریب یکسال بعد از او زنده ماند و بسن ۶۸ سالگی در ۲۳ اکتبر ۱۸۳۴ بدرود زندگانی گفت و ۵۷ پسر و ۴۶ دختر بعد از خود بجای گذاشت که بر مرگ او سوگواری کنند.

جانشین فتعلیشاه نوه اش محمد شاه پسر عباس میرزا شد که

محمد شاه

در ۳۱ جانوری ۱۸۳۵ تاجگذاری نمود محمد شاه رادورقیب

۱۸۳۵-۱۸۴۸

و مدعی بود یکی عمویش ظل السلطان دیگر برادرش فرمانفرما

این رقیب الشکر ایران ب سرداری سرهانی لیندسی بتون Sir Henry Lindsay Bethune بدون مشکلات بسیاری مقهور کرد و هر چند شاه جوان حق داشت که از انگلیس و روس متشکر و ممنون باشد که اسباب عروج او را بر تخت سلطنت فراهم ساختند اما اینکه همسایگان توانای مزبور بطریق فوق در کار ایران شروع بمداخله نمودند علامت مشغوم و سابقه خطرناکی برای ایران شد. در همین سال عزل و قتل میرزا ابوالقاسم معروف بقائم مقام^۳ که قویترین وزیر پادشاه بود و هنوز هم هموطنانش او را ابلغ مترسلین میداند اتفاق افتاد بعد از او حاجی میرزا آقاسی معروف صدر اعظم شد که

(۱) رجوع شود به رج وانسن (تاریخ ایران صفحه ۱۲۸-۱۲۹)

(۲) ایضا صفحه (۲۴۷-۲۵۶) (۳) پدرش میرزا عیسی فراهانی هم همین لقب

را داشت راجع به رد و شخص مذکور در جلد دوم مجمع الفصحاء صفحه ۸۷ و ۴۲۵ شرحی مستور است. در ضمن ذکر نشر نویسان عهد قاجاریه نسبت ب مقام ادبی او شمه مذکور خواهد شد رجوع

شود بقسمت سوم این مجلد